

نسبت اخلاق و اقتصاد

(رفتار اخلاقی در اقتصاد زیست شهروندان را انسانی‌تر و بالنده‌تر می‌کند)

گفتگو از: علی طجوزی

منبع: روزنامه اعتماد، صفحه اندیشه، روز دوشنبه، مورخ: ۹۴/۲/۲۱

انسان اقتصادی، انسانی است که پیوسته با دیگران مراوده، برخورد و اصطکاک دارد. انسانی است که در فعالیت های خود بعضا به منفعت و اصل لذت و فایده می‌اندیشد. اما در این میان آیا تنها خود فرد مهم است. آیا برای هموار شدن مسیر خود بدون توجه به دیگری باید تلاش کند، آیا برای دیگران نیز ارزشی باید قائل شود؟ آیا اصلا افراد دیگر اجتماع باید مهم باشند؟ یا اینکه باید حرکت افراد بر چار چوبی قراردادی استوار باشد؟ و... این جاست که اخلاق به مدد اقتصاد می‌آید و فعالیت های افراد را بر اساس باید ها ونباید ها تنظیم می‌کند. از سوی دیگر شاید این اندیشه که مباحث فلسفه اخلاق با تحلیل اقتصادی ارتباط دارد، دور از ذهن باشد. زیرا بسیاری از مردم فلسفه اخلاق را به عنوان یک دستور کلی دوران دسترس و غیر عملی و فلسفی تلقی می‌کنند که با آن راه به جایی نمی‌توان برد. با این حال شاید آنچه کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد وجه مشترک اقتصاد و اخلاق است؛ عقلانیت. در واقع پایه های این دو مقوله بر عقلانیت استوار است. پس نشان دهنده این است که هم می‌توان در پی کسب سود و رفع حاجات بود و هم زیستی اخلاقی داشت. اما پرسش این جا است، به رغم اینکه جامعه ما، جامعه ای مبتنی بر اخلاق دینی و عرفانی است، طی سال های اخیر در تمام سطوح با بد اخلاقی ها و فردگرایی های خود خواهانه بسیاری روبه رو شده ایم. چرا به این سمت رفته ایم. مقصرا کیست؟ مردم یا مسئولان؟ به همین دلیل این پرسش ها و چگونگی زیست اقتصادی مبتنی بر اخلاق را با سروش دباغ که پژوهش های بسیاری در زمینه اخلاق و فلسفه و عرفان انجام داده است مطرح کردیم. البته او پیش از آغاز بحث به صراحت گفت: «پیش از پرداختن به موضوع، لازم است تاکید کنم که تخصصی در اقتصاد ندارم و حوزه تخصصی کارم، فلسفه، اخلاق و عرفان است. نکاتی هم که در این خصوص ذکر می‌کنم از منظر فردی است که از قلمرو اخلاق به این مسائل می‌نگرد».

برخی اقتصاد را علمی اخلاقی می‌دانند؟ برای ورود به بحث می‌خواهم بدانم از نظر شما اخلاق و اقتصاد چه همپوشانی هایی با هم دارند؟ نظر شما چیست؟

اقتصاد جزو علوم انسانی تجربی و از این حیث شبیه به جامعه شناسی، مدیریت و روانشناسی است. پیشرفت علم در این حوزه ها مبتنی بر شیوه های تجربی است اما معطوف به مناسبات و روابط انسانی. چنانچه مدیریت، روانشناسی و جامعه شناسی نیز این گونه هستند. بنابراین می‌توان گفت که طبیعتا پاره ای از نرم ها و هنجارهای اخلاقی چنانکه بر دیگر نظام های تجربی بار می‌شود، بر نظام اقتصادی نیز می‌تواند مترتب شود.

به تعبیری دیگر وقتی می گوئیم، یک امر «اخلاقی» است؛ باید توجه کرد، امر اخلاقی مبتنی بر پاره ای از باید ونباید ها است؛ اموری که ترک و یا انجام آن ضروری است. اما در علم اقتصاد تا آنجا که من می دانم این گونه نیست. به هر حال ما نرم هائی داریم اما نه از جنس نرم های علم اخلاق. پیشرفت و تحولات این علم و یا مطرح شدن نظریات جدید اقتصاددانان در باب عرضه، تقاضا، تورم، رکود و مسائلی این چنین، بر پایه ای از نرم های اخلاقی نیست. به تعبیر دیگر، رابطه تنگاتنگی که در حال حاضر علم اقتصاد با علم آمار دارد و مدل سازی هائی که در آن انجام می گیرد، کاری کاملاً تجربی است. اما اخلاق مبتنی بر پیش بینی نیست؛ بلکه بر «باید» و «نباید» بنا شده است. می توان برخی از این هنجارها را در اقتصاد رعایت کرد و اقتصاد دانان در نظریات خود لحاظ کنند. به تعبیری دیگر می توان از سویه های اخلاقی نظریات اقتصاددانان، تئوری ها و نحوه اجرای سیاست های اقتصادی و تعارضاتی که در این میان پدید می آید، سخن گفت و سراغ گرفت.

در این جا با چه تعارضات اخلاقی روبه رو هستیم؟

مثلا پدیده ساختن بزرگراه از میان یک جنگل را در نظر بگیرید. این اقدام می تواند تسهیلات زیادی برای مردم و دولت ایجاد کرده و راه های طولانی را کوتاه کند، اما لازمه اش تخریب محیط زیست است و متضمن نوعی تعارض اخلاقی. یا وقتی یک سازمان و شرکتی به دلایل مختلف تصمیم به تعدیل نیروهای خود می گیرد، از یک طرف به اقدامی اقتصادی، یعنی بقا می اندیشد، اما از سوی دیگر با اخراج کارکنان، باعث آزار کارمندان و خانواده هایشان می شود. هنگام بروز چنین تعارضاتی، انسانها به غیر از انتخاب یکی از این دو، راه دیگری ندارند. برای اتخاذ تصمیم موجه در چنین مواقعی، گریزی از بکار بستن نظریه های «اخلاق هنجاری» نخواهد بود.

در این میان از یک سو مکتب «وظیفه گرایی» و التزام به وظایف اخلاقی و عقلانی سر و کار را داریم؛ در چنین نگرشی به آثار و نتایج اعمال هیچ توجهی نمی شود و فقط وظایف اخلاقی و عقلانی مهم است. از سوی دیگر مکتب «نتیجه گرایی» را داریم که هم عنان با پیشینه شدن فایده و کمینه شدن درد و رنج است.

در این میان دیوید راس، از فیلسوفان اخلاق معاصر معتقد است «تنها با فایده گرایی نمی توان به نتیجه رسید و سعی می کند در عین حال به نتیجه هم توجه داشته باشد. او وفاداری، مهربانی، عدالت، بهبود نفس، جبران، سپاسگذاری و اخلاق را وظایف انسانی می داند که می تواند در هدفها، شاخصها و محدودیتها به رفع تعارضات اخلاقی کمک کند و انسان از طریق آن می تواند تصمیم موجه تری اتخاذ کند».

به تعبیر دیگر همانگونه که می توان راجع به امر سیاسی از منظر اخلاق سخن گفت به اقتصاد نیز از همین منظر نگریست؛ اما لزوماً نه در حوزه فرا اخلاق بلکه باید مباحث در حوزه اخلاق هنجاری مطرح شود. چنان که درمی یابم اخلاق و سیاست راجع به انسانی است که در پولیس و شهر زندگی می کند. اگر بخواهیم فصل مشترکی برای اخلاق و سیاست بیابیم، عبارت خواهد بود از احکام نورماتیو یا هنجاری که بر بایستگی و چگونگی رفتارهای انسان سایه می اندازد؛ بدین معنا که آیین تمام نمای اقتضات هنجاری انسانیت هستند. اینکه «چه باید کرد» و «چه نباید کرد» مهم ترین سوال هایی هستند که در اخلاق هنجاری طرح می شود. در این جا نیز با دو سوال مهم مواجه هستیم که عبارتند از: «چه کسی باید حکومت کند؟» و «چگونه باید حکومت کند؟». این دو سوال در بحث از رابطه میان اخلاق و سیاست طرح می شود. اگر اینچنین باشد، فصل مشترک سیاست و اخلاق یا به تعبیری دیگر رفتار اخلاقی متضمن هنجارهایی است که بر کنش های آدمیان در زندگی جمعی و در پولیس بار می شوند. همین پرسش ها را نیز می توان درباره رفتارها و کنش های اقتصادی طرح کرد.

نسبت سنجی میان اخلاق و اقتصاد، شاخه‌ای از شاخه‌های اخلاق کاربردی است یعنی همان قدر که می‌توان از اخلاق در اموری مانند سیاست، محیط زیست و پزشکی... زمینه‌هایی یافت، می‌توان از آن در اقتصاد هم سراغ گرفت.

چنانکه آمد، در قلمرو فلسفه اخلاق، این مبحث که از منظر اخلاقی چه کاری رواست و چه کاری ناروا، چه کاری بایسته است و چه کاری بایسته نیست، در اخلاق هنجاری صورت بندی می‌شود. فلسفه اخلاق بنا بر یک تقسیم بندی کلان به سه شاخه فرا اخلاق، اخلاق هنجاری و اخلاق کاربردی تقسیم می‌شود. بحث‌های انتزاعی صرف، متعلق به فرا اخلاق است. در حوزه اخلاق هنجاری بحث‌ها صبغه انضمامی تری دارند؛ این که من و شما چه باید بکنیم و تنظیم مناسبات و روابط اخلاقی روزمره باید بر اساس چه مبانی و مبادی ای باشد، بحث‌های مربوط به حوزه اخلاق هنجاری است. در حوزه اخلاق کاربردی نیز نظریاتی که در اخلاق هنجاری مقبول واقع شده‌اند، به کار می‌روند.

مهم ترین مفاهیم و مقوله های اصلی در بحث اخلاق هنجاری چیست؟

در حوزه اخلاق، سه مفهوم مهم وجود دارد که می‌توان مناسبات و روابط اخلاقی را مبتنی بر آن‌ها توضیح داد؛ «وظیفه»، «نتیجه» و «فضیلت». این سه مفهوم از مهم ترین مفاهیمی هستند که در اخلاق هنجاری معاصر طرح شده‌اند.

این مفاهیم را بیشتر توضیح می‌دهید؟

ابتدا دو مفهوم وظیفه و نتیجه را توضیح می‌دهم تا دریابیم اخلاق فضیلت محور که در واقع مقابل این مفاهیم قرار می‌گیرد، متضمن چه معانی است. فرض کنید به شما می‌گویم در فلان موقعیت نباید دروغ بگویید. در واقع واژه باید و نباید را به کار می‌برم و یک اصل اخلاقی تاسیس می‌کنم که شما در مقام عمل آن را به کار ببرید. اما وقتی شما می‌پرسید چرا نباید دروغ بگویم؟ پاسخ می‌شنوید که دروغ نگفتن یک «وظیفه» اخلاقی است. این جاست که مفهوم وظیفه و الزام مدخلیت می‌یابد.

مفهوم دیگری که به درک بهتر فضیلت کمک می‌کند مفهوم «نتیجه» است. یکی از اصولی که برای تنظیم مناسبات و روابط اخلاقی با دیگر افراد همچنین با سایر ملل، مورد نظر اکثر انسان‌ها و دولت‌هاست؛ اصل لذت یا فایده و اخلاق مبتنی بر آن است. مناسبات و روابط در اکثر کشورها مبتنی بر کسب سود و دفع ضرر است. منافع ملی که در سیاست بین الملل از آن بسیار سخن گفته می‌شود و اصولاً دولت حافظ آن است، مبتنی بر همین اصل لذت یا فایده است. اصل لذت بر عملی تاکید می‌کند که متضمن پیدایی بیشترین منفعت و فایده برای اکثریت مردم باشد؛ از این رو در مواقعی که تضاد منافع به وجود بیاید، بسیاری از روشنفکران و فلاسفه و جامعه شناسان برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه، اصل لذت یا فایده را بر می‌کشند و طرح می‌کنند. فایده گرایی یک نحله بزرگ اخلاقی و مبدا عزیمت بسیاری از اخلاقیون در مغرب زمین است. این مکتب اخلاقی تقسیمات مختلفی دارد که وارد آن‌ها نمی‌شوم؛ حداقل دو نحله «فایده گرایی قاعده محور» و «فایده گرایی عمل محور» از این حیث قابل ذکرند. در مورد نسبت میان مفهوم فایده و اخلاق، به ویژه اگر منفعت و فایده جمعی را در نظر داشته باشیم، عده‌ای معتقدند می‌توان مناسبات و روابط اخلاقی را بر حسب نتیجه یا بر حسب فایده صورت بندی کرد. بسیاری از کارهایی که در روابط کاری و در تنظیم مناسبات مالی با دیگران انجام می‌دهیم، مبتنی بر فایده است. به نظر می‌رسد اگر این نگاه متضمن

اضرار به دیگری نباشد، مشکلی نداشته باشد، با این شرط که در نهایت بیشترین فایده و در عین حال کمترین درد ورنج را برای بیشترین شهروندان جامعه به همراه آورد. اگر از این دو مفهوم که به اجمال به آنها اشاره کردم، گذر کنیم، به اخلاق فضیلت محور می‌رسیم.

درباره مفهوم فضیلت توضیح بیشتری بدهید ؟

برای این که مفهوم فضیلت روشن تر شود از تفکیکی که فلاسفه قائل به اخلاق فضیلت محور استفاده کرده اند، بهره می‌برم. این فلاسفه بر این رای هستند که وقتی با انسان سر و کار داریم، باید میان دو سنخ از خصوصیات او تفکیک قایل شویم؛ خصوصیات بیولوژیک و خصوصیات شخصی. خصوصیات بیولوژیک مانند قد، رنگ چشم... همه خصوصیات بیولوژیک انسان هستند که تحت هیچ شرایطی تغییر نمی‌کنند. اما پاره ای خصوصیات هستند که در اختیار خود انسانند؛ به این معنا که شخص می‌تواند میزان خویشتر داری، شجاعت، حکمت و سخاوتش را تغییر دهد. البته اگر قائل به این امر باشیم که این خصوصیات هم از پیش تعیین شده است و هر آنچه در وجود اوست، تبیین مبتنی بر زیست شناسی تکاملی دارد و امکان هیچ گونه دخل و تصرفی برای او وجود ندارد، این تفکیک، تفکیک بی وجهی می‌شود. پرسشی که مد نظر اخلاقیون فضیلت محور است، از این قرار است که آیا نسبت وثیقی بین فضایل اخلاقی و صدور داوری اخلاقی موجه برقرار است یا خیر؟ وقتی سخن از انسان فضیلت مند به میان می‌آوریم، بحث را مبتنی بر مفهوم فضیلت تنسیق می‌کنیم و فضایل اخلاقی را فضایی می‌دانیم که بر اثر ممارست و تمرین در فرد نهادینه می‌شوند، به گونه ای که فعل اخلاقی به صرافت طبع از او صادر شود. حال پرسشی که مد نظر قائلان به اخلاق فضیلت محور قرار می‌گیرد، این است که آیا فضایل اخلاقی برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه کفایت می‌کند؟

یک از نظریاتی که اخلاقیون فضیلت محور به آن قائل هستند، این است که عمل، زمانی درست است که فاعلی فضیلت مند آن را انجام دهد. در این میان این پرسش مطرح می‌شود؛ چه نسبتی میان خوبی و فضیلت اخلاقی برقرار است؟ در اخلاق هنجاری که پیش تر به آن اشاره شد، نکته مهم آن است ملاک و محکی برای تفکیک فعل اخلاقی درست از فعل اخلاقی نادرست در دست داریم یا خیر ؟

اخلاقیون فضیلت محور، برخلاف کسانی که قائل به اخلاق قاعده محورند (rule-based)، بر این عقیده اند که هر چه انسان فضیلت مند و انسانی که فضایل اخلاقی در او نهادینه شده انجام می‌دهد، صحیح است. در واقع هر چه آن «خسرو کند، شیرین کند». ایشان برای این که نسبت میان درستی و فضیلت را نشان دهند، عمل درست را عملی می‌دانند که از فاعل فضیلت مند سر بزند. اشکالی که برخی از منتقدان اخلاق فضیلت محور بر این رای گرفته اند، آن است که این تعریف به نحوی از انحاء مبتنی بر «دور» است. یعنی در پاسخ به این پرسش که فعل خوب چه فعلی است، آن را فعلی می‌انگارند که از فاعل فضیلت مند صادر می‌شود. از یک سو، خوبی از روی فضیلت تعریف می‌شود و از سوی دیگر فضیلت را هم بر حسب خوبی تعریف می‌کنند.

گویی ملاک و محک مستقلی از خود خوبی نداریم؛ در حالی که قرار بود اخلاق فضیلت محور توضیحی برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه ارائه دهد. عده ای برای شکستن این دور گفته اند فضیلت اخلاقی یک تبیین تجربی دارد. بدین معنا که محتوای شخصیت فرد فضیلت مند، مبتنی بر خصوصیات طبیعی است. یعنی خصوصیات که در روان او وجود دارند کاملاً صبغه تجربی و طبیعی دارد. ایشان معتقدند

با این تفکیک می توان آن دور را شکست و توضیح داد که چگونه فعل اخلاقی از فرد به صرافت طبع صادر می شود؛ به تعبیر دیگر اینگونه اوصاف هنجاری بر اوصاف طبیعی مترتب می گردد. نکته دیگری که باید برای داشتن تصویری از اخلاق فضیلت محور مد نظر قرار داد، این است که چگونه فرد به جایی می رسد که داوری اخلاقی موجه، از او صادر می شود؟ فرض کنیم که این دور بشکند و خوبی نسبتی با فضیلت داشته باشد؛ انسان فضیلت مند را هم انسانی بدانیم که فعل خوب از او صادر می شود. در ادامه این پرسش مطرح می شود که یک انسان چگونه فضیلت مند می شود؟

حال من این پرسش را مطرح می کنم . یک انسان چگونه فضیلت مند می شود ؟

در این جا مفهوم «ممارست» و تاکیدی که اخلاقیون فضیلت محور بر حکمت عملی دارند، محوریت می یابد؛ بدین معنا که اگر شخص پیوسته برای به منصفه ظهور رساندن و نهادینه کردن فضایل اخلاقی در خود و بکارگیری آن در سیاق های مختلف بکوشد، به آستانه ای می رسد که داوری های اخلاقی موجه از او صادر می شود. بنابراین، از این منظر، مفهوم «حکمت عملی» که در اخلاق فضیلت محور مد نظر قرار می گیرد، برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه ضروری است. مطابق با این نظریه اخلاقی، باید اقداماتی انجام داد که فرد فضیلت مند تربیت شود، نه اینکه فردی تربیت گردد که صرفا با یک سری اصول اخلاقی آشنا باشد. باید اذعان داشت گذشته از تاثیر دولت ها در نهادینه شدن بد اخلاقی های اجتماعی، بسیاری از مشکلات نهادینه شده این سری است، نه آن سری. متأسفانه کثیری از مناسبات و روابط انسانی اخلاقی میان ما خدشه دار شده؛ مبداعزیمت اخلاق فضیلت محور هم همین جا است. به توضیحی که آمد، نهادینه شدن اخلاق، بیش از هر چیز متضمن این معناست که حکمت عملی در آدمیان نهادینه شود.

طی سال های اخیر با بد اخلاقی های اقتصادی زیادی در سطوح مختلف مواجه شده ایم. چرا به این سمت رفته ایم. منشا این مساله چیست؟ دولت ها، مردم یا ریشه آن را در جای دیگری باید جست و جو کرد؟

به نظرم این مساله رابطه ای مستقیم و ساختاری با معیشت مردم و اخلاق دارد. مطابق با سلسله نیاز هایی که مازلو تعریف کرده است و مولانای خودمان نیز از منظر دیگری می گوید: «آدمی اول اسیر نان بود / زانک قوت و نان ستون جان بود». بنابراین تصور می کنم حکومت ها وظیفه اصلی و بالذات آنها معطوف به برآوردن نیاز های اولیه مردم یعنی امنیت، بهداشت و معیشت است، به نحوی که شهروندان بتوانند زندگی متعارف و آبرومندانه ای داشته باشند. این ها از جمله اقداماتی است که عموم عقلا در بسیاری از کشورهای دیگر انجام می دهند. اگر نیاز های اولیه بر طرف شود آنگاه در مجال پرداختن به نیاز های ثانویه ای مثل معنویت، اخلاق، هنر و علم آموزشی فراهم می شود. ولی اگر حاجات اولیه بر آورده نشود نوبت پرداختن به حاجات ثانویه نمی رسد یا به تعبیر مازلویی، در آن هرم سلسله مراتب نیازها به مدارج عالی و بالاتر نمی توانیم برویم. در جوامعی مثل جامعه ما که مشکلات معیشتی و نیاز های اولیه کثیری از افراد بر آورده نشده، شاید از این افراد انتظار زیستن اخلاقی داشتن، چندان عملی نباشد. در روایات دینی داریم کسی که فقر امان او را بریده، از دست او نمی توان در امان بود. لازمه این سخن این است که چنین کسی نمی تواند زیست اخلاقی پیشه کند. به همین جهت قصه ذو ابعاد است و نباید تنها از علمای اخلاق یا فیلسوفان اخلاق در این باب نظر خواست. به تعبیری دیگر، این پرسش بیشتر پاسخی تجربی می طلبد تا نرماتیو و فلسفی؛ پاسخی می طلبد که علمای علوم اجتماعی، مشخصا جامعه شناسان، روانشناسان و مردم شناسان و اقتصاددانان باید توضیح بدهند و برای رفع

آن گام بردارند. علمای اخلاق می توانند برخی نکات را درباره مکاتب مختلف اخلاقی تبیین کنند. از آن مهمتر، به عموم مردم که ظرایف و دقائق مباحث فلسفی و اخلاقی مد نظرشان نیست، یک سری اصول اخلاقی کلان را تعلیم بدهند تا میان مردم جا بیافتد. اما اگر حاجات اولیه بر طرف نشده باشد، اینگونه سخنان گوش شنوایی پیدا نخواهد کرد؛ باید نیازهای اولیه برطرف شود تا شخص بتواند به حوائج ثانویه خود پردازد. همانگونه که بیان شد معنویت، هنر و اخلاق در زمره حاجات ثانویه قرار می گیرد. بنابراین پاسخ به این پرسش را باید از متخصصان حوزه های دیگر هم پرسید، چرا که بسیاری از آدمیان متوسط الحال هستند. همانگونه که حافظ هم می گوید: «دوش رستم به در میکده خواب آلوده / خرقه تردامن و سجاده شراب آلوده». عموم آدمیان سجاده ی شراب آلوده دارند؛ نه زیاد اهل گذشت هستند و نه شیطان صفتند. باید نیازهای اولیه (basic needs) ایشان برطرف شود تا دلمشغول آنها نباشند. توضیح بیشتر و ساده تر اینکه کسی که درمانده می شود دزدی می کند، دروغ می گوید و کمتر کسی هست که در مقابل نیازهای برطرف نشده اولیه همچنان پایبند به هنجارهای اخلاقی بمانند و دست به اعمال خلاف نزند و اصول اخلاقی را رعایت کند.

پس جایگاه قناعت در این میان کجاست؟ چرا که اخلاق عرفی ما مبتنی بر اصول اخلاق دینی و عرفانی است. در بسیاری از زمان ها نیز به رغم بروز مشکلات اقتصادی و معیشتی مانند زمان جنگ، پایه های اخلاقی جامعه نه تنها نلرزیده است، اما در سال های اخیر به نظر می رسد قبح این گونه کار را ریخته است؟ دلایل چیست؟

بحث درباره ی مقوله قناعت و غوطه ور شدن در نیازهای بیشتر، ارتباط وثیقی با اقتصاد بازار آزاد و سرمایه داری دارد، خصوصاً سرمایه داری عنان گسیخته که در کشوری مثل آمریکا دیده می شود. حرص و آز و مصرفی بودن یکی از مقومات سرمایه داری است. پس از آن بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸، اقبال به نوشته های مارکس و ادبیات مارکسیستی زیاد شد. منتقدان نظام سرمایه داری می گفتند در این نظام ها، هدف اصلی ایجاد نیاز است؛ اعم از نیازهای واقعی و نیازهای کاذب. مردم به خرید بی حد و حصر تشویق می شوند؛ گویی نسبه زندگی کردن و با پول دیگران امور خویش را سامان بخشیدن از مقومات نظام سرمایه داری است. تحلیل مارکس و دیگران، متضمن نقد بنیادین و فراگیر نظام سرمایه داری است؛ در عین حال برخی کوشیده اند بدیلی برای آن بدهند، به نحوی که از عیوب نظام سوسیالیستی - استالینیستی عاری باشد، هر چند به لحاظ اقتصادی از قانون اقتصاد آزاد تبعیت نکند. وضعیت کنونی کشورهای اسکاندیناوی و استقرار نظام های سوسیال دموکرات در آنها را باید بر همین نحو و سیاق فهمید. در این نظام های سیاسی و اقتصادی، مرکزگرایی از نوع اتحاد جماهیر شوروی سابق را نمی توان سراغ گرفت؛ مرکزگرایی هم عنان با استالینیزم. در کشورهای اسکاندیناوی راه دیگری پی گرفته شده یعنی نظام، دموکراتیک است، در عین حال دولت هم بر ساز و کار اقتصادی نظارت می کند و حقوق بشر نیز پاس داشته می شود. علی ای حال، چه در نظام سرمایه داری، و چه در نظام سوسیالیستی، می توان انسانها را دعوت به کف نفس کرد تا نیازهایشان حداقلی و کمینه شود، اما به مدد این آموزه های اخلاقی نمی توان برنامه ریزی کلان کرد. توصیه های اخلاقی خیلی خوب است و می توان آن ها را در یک جامعه به کار بست، اما انتظار برنامه ریزی نباید از آن ها داشت یا اگر هم قرار به برنامه ریزی باشد، این توصیه ها به مثابه خطوط راهنمای کلی است و نه بیشتر. ضمناً اگر کسانی در پی آسیب شناسی و رفع آسیب های نظام سرمایه داری هستند، با توجه به تجربه تاریخی ای که در قرن بیستم داشته ایم، به نظر می رسد نظام اقتصادی و سیاسی سوسیالیستی، چنانکه در اتحاد جماهیر شوروی سابق بروز و ظهور یافت، راهی به جایی نمی گشاید و آثار و نتایج مخرب و زیان باری بر آن مترتب می شود. آنچه در این میان محوریت دارد، نحوه استفاده کردن از تکنولوژی

است؛ «گندمش بستان که پیمانہ است رد». به نظر می‌توان در باب مشتہیات نفسانی، خویشتن شناسی، خودکاوی و کف نفس در روزگار کنونی هم سخن گفت. علاوه بر نواندیشان دینی، برخی از انسان‌های معنوی نیز در روزگار کنونی به مقوله تکنولوژی پرداخته‌اند. چنانکه در سلسله مقالات عرفان مدرن آورده‌ام، سپهری سالک مدرنی بود که به دنیا آری می‌گفت و ساحت قدسی هستی را در جهان پیرامون هم سراغ می‌گرفت: «و خدایی که در این نزدیکی است: / لای این شب بویها، پای آن کاج بلند / روی آگاهی آب، روی قانون گیاه». اتفاقاً او از کسانی بود که با تکنولوژی چندان بر سر مهر نبود و انتقاداتی به ساز و کار تکنولوژیک داشت، اما نه بدین معنا که بهره‌گرفتن از دنیا را غزالی‌وار بالمره فرو نهد.

بینید چه در کشوری با نظام سرمایه‌داری باشیم و چه سوسیالیستی بی‌نیاز از دستاوردهای تکنولوژی نمی‌توانیم باشیم. اما بحث اصلی زیست اخلاقی - اقتصادی جامعه است. در این میان نقش روشنفکران دینی چیست؟ البته منظور از لحاظ اخلاقی و معنوی است.

اگر اجازه دهید از منظر خویش به عنوان عضوی از خانواده نواندیشی دینی صحبت کنم و نه به عنوان نماینده‌ی این جریان. دکارت می‌گفت که تقسیم کن تا پیروز شوی. وقتی می‌گوئید رابطه میان دین و تکنولوژی، باید بینیم و پرسیم که کدام دین را مراد می‌کنیم و چه نوعی و سنخی از دینداری و دین‌ورزی مد نظر هست تا بتوانیم رابطه‌اش را با تکنولوژی از منظر نحله روشن‌فکری دینی و نواندیشی دینی بسنجیم. قصه دینداران معیشت‌اندیش، معطوف به تکنولوژی‌های حلال و حرام است و این امور را از روحانیون می‌پرسند. در دین‌داری معرفت‌اندیش قصه فرق می‌کند، همچنین در دین‌داری تجربت‌اندیش؛ چرا که مقولاتی مثل آلین‌سیون (از خود بیگانگی) و شکوفایی و سعه وجودی طرح می‌شود. دین‌دار معرفت‌اندیش هم به میزانی که زندگی تکنولوژیک منتج به آلین‌سیون نشود، با آن مساله‌ای ندارد؛ دین‌دار تجربت‌اندیش نیز استفاده صرفاً متعارف از تکنولوژی می‌کند؛ چرا که غوطه خوردن بیش از حد در ابزار و ادوات تکنولوژیک، او را از پرداختن به خویشتن و خودکاوی و از سر گذراندن تجربه‌های کبوترانه که به تفصیل در مقالات «در سپهر سپهری» به آن پرداخته‌ام، باز می‌دارد. در عین حال روشن‌فکران دینی که متعلق به نحله دینداری معرفت‌اندیش هستند، علی‌الاصول با جهان جدید سر مهر و سازگاری دارند. تفاوتشان با سنت‌گراها و بنیادگرایان دینی نیز در این است که بنیادگرایان دینی با دستاوردهای تکنولوژیک هیچ مشکلی ندارند، چرا که مثلاً سوار هواپیما میشوند و آن را به برج‌های دو قلو می‌کوبند. اکنون در کشور ما نیز افرادی که با ایده‌های بنیادگرایانه بر سر مهر هستند، با استفاده از میوه‌ها و محصولات تکنولوژیک هیچ مشکلی ندارند. این هم از طنزهای روزگار است؛ بارها به برخی از دوستانم گفته‌ام کسانی که این همه با تکنولوژی و مدرنیته مساله دارند، چه در کشور ما چه در کشورهای دیگر، چرا سوار بر اسب و قاطر نمی‌شوند؟ ایشان با میوه‌های علم جدید که با تکنولوژی بروز و ظهور پیدا می‌کند، هیچ مشکلی ندارند؛ مساله ایشان ریشه هاست و مبانی و مفاهیم مدرن. سنت‌گراها هم همینطور، این افراد که با جهان جدید مساله دارند و آن را کج راه و بیراهه‌ای در تاریخ بشریت می‌دانند، در دانشگاه درس می‌دهند، اگر هم مریض شوند در بیمارستان‌های مدرن بستری می‌شوند؛ مرادم این است که امکانات تکنولوژیک پیش‌چشمشان است و هیچ مشکلی در استفاده از آن ندارند، حال آنکه تکنولوژی بسان محصولی است روئیده بر درخت علم جدید. تصور می‌کنم این عدم تفکیک و ناسازگاری در نگرش و سلوک نظری و عملی ایشان دیده می‌شود. برای سنت‌گرایان، سویه‌های باطنی دین جذاب است، در عین حال ایشان با دستاوردهای معرفتی جهان جدید بر سر مهر نیستند، هر چند که مشکلی با میوه‌های تکنولوژیک آن

ندارند؛ همچنان که بنیادگرایان نیز با میوه های تکنولوژیک جهان جدید بر سر مهرند. عموم دینداران معیشت اندیش هم، چنان که آمد، دل مشغول میوه های تکنولوژیک جهان جدید هستند و بس.

روشن فکران دینی چطور؟

با ریشه های معرفتی جهان جدید و با میوه ها و محصولات آن بر سر مهر هستند؛ در عین حال، چنان که آوردم می کوشند با تاکید بر پرداختن سهم بدن، مجالی برای پرداختن به خویشتن و پای نهادن بر بام آسمان و احوال خوش باطنی را نصیب بردن فراهم آورند. به قول مولانا:

نازینی تو ولی در حد خویش / الله الله یا منه ز اندازه بیش

آفتابی کز وی این عالم فروخت / اندکی گر پیش آید جمله سوخت

به تعبیری پای نهادن به «اقلیم گم شده ی وجود» و فتح «قاره ی روح» و پرداختن سهم عقل و سهم دل در دستور کار نو اندیشان دینی هست. از این جهت تصور می کنم حدود و ثغور تکنولوژی و زندگی تکنولوژیک در جهان راززدایی شده ی کنونی و نسبتی که این مقوله با زیست معنوی برقرار می کند، برای نو اندیشان دینی اهمیت زیادی دارد. علی ای حال، نوع نگاه ونحوه برخورد با این مقوله ها از منظر اخلاق و اقتصاد را باید از زاویه زیست معنوی جامعه و هنجارهای اخلاقی نگاه کرد. همانگونه که پیشتر نیز بیان کردم، همان باید ها ونباید هایی که از منظر اخلاق بر امر سیاسی بار می شود بر اقتصاد نیز می تواند بار شود.

همانطور که می دانید، بهبود سطح رفاه اجتماعی به دنبال اقتصادی نه تنها در زندگی شخصی افراد تأثیر می گذارد بلکه در حوزه روابط بین افراد نیز باعث تحول می شود. به لحاظ ترمینولوژی های اخلاقی، چگونه می توان کاهش سطح اخلاقی جامعه با کاهش رشد اقتصادی و درآمد را توضیح داد؟ آیا رابطه ای دارند؟

بله می تواند ارتباط داشته باشد یا دست کم می تواند موثر باشد، بدین معنی که نباید شرایط معیشتی به گونه ای شود که برای بقا و برطرف کردن نیازهای اولیه، نقض اصول و شکستن هنجارهای اخلاقی آسان شود. به عنوان مثال در جوامعی مانند برخی از کشورهای اروپا دلیلی برای دروغ گفتن وجود ندارد، عموم انسانها هم دروغ نمی گویند؛ البته با استثنائات کاری ندارم چون همه جا انسان های کج اندیش پیدا می شود. اما شما جامعه ای را در نظر بگیرید که در آن برای آنکه بتوانید کار خود را پیش ببرید، نیاز به دروغ گفتن و رشوه دادن داشته باشید و جز از این طریق کارتان پیش نرود. در این فضا نوعی تکلیف مالا یطلاق است که از مردم بخواهیم اخلاقی زندگی کنند؛ باید آن پایه اولیه وجود داشته باشد. به تعبیری دیگر در جوامعی که می بینید مردم از لحاظ اخلاقی سالم تر هستند هیچ فرقی از نظر خلقت و انسان بودن با مردم سایر کشورها ندارند، بلکه شرایط اجتماعی و اقتصادی آنها به گونه ای است که نیازی به این کارها ندارند. امور به نحوی پیش می روند که غالباً بدون نیاز به نقض اصول اخلاقی کارشان انجام می شود. نباید رابطه ساختاری میان معیشت و اخلاق را فراموش کرد، این گونه نیست که هنجاری های اخلاقی بذری باشند که در هر سرزمینی رشد و نمو کنند، بلکه زمین مستعدی می طلبد.

در کتاب جدیدتان به نام «در سپهر سپهری» به «عرفان مدرن»، «جدی گرفتن زندگی این جهانی» و هم «شرط امکان اخلاق» اشاره کرده اید. رابطه این سه عنصر با توجه به ریشه دنیا گرایی در عرفان ایرانی را چگونه تبیین می کنید؟

از مقومات و مشخصه های عرفان کلاسیک یا عرفان خراسانی این است که به زندگی دنیوی نباید چندان آری گفت یا به نزد برخی از عرفا جهان را زندان پنداشتن و از پی حفره کردن زندان برآمدن، این که مولانا می گوید:

مگر آن باشد که زندان حفره کرد / آنک حفره بست آن مکرست سرد

این جهان زندان و ما زندانیان - حفره کن زندان و خود را و رهان

معطوف به زندان انگاشتن این جهان است؛ در احادیث دینی هم آمده است که «الدنيا السجن المومن». اما در عرفان مدرن به روایت من، سالک مدرن مانند سپهری می کوشد به رغم زندگی کردن در این جهان، بدان آلوده نشود و به قدر کفایت از آن بهره ببرد. سالک مدرن می تواند به امر سیاسی نیز پردازد. در میان عرفای سنتی نیز، عرفا و شاعران مکتب شیراز به طور مشخص سعدی و حافظ هم دل مشغول زندگی این جهانی بوده اند. حافظ در اشعارش به نقد مناسبت های سیاسی و اجتماعی نیز می پردازد. به عنوان مثال در غزل زیر آشکارا به تحولات اجتماعی - سیاسی زمانه خود واکنش نشان می دهد:

سحر ز هاتف غییم رسید مژده به گوش / که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش

شد آن که اهل نظر بر کناره می رفتند / هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش

تصور می کنم سالک و عارف مدرن می تواند و «باید» دل مشغول امور اجتماعی - سیاسی باشد تا بتواند زندگی اخلاقی تر، انسانی تر و عارفانه تری را سامان بخشد و پی بگیرد. علاوه بر این، عارف مدرن به نوعی «مرگ آگاهی» را درک کرده است و می داند که باید بگذارد و بگذرد؛ در عین حال در نظام فکری او تنها به خود فکر کردن و به مسئولیت های اجتماعی پشت کردن جائی ندارد.

بدین معنا، چنان که در کتاب «در سپهر سپهری» نیز آورده ام، سالک مدرن در حالیکه دلمشغول دغدغه های معنوی و تجربه های کبوترانه خویش است، می تواند به زندگی هم آری بگوید. عرفان مدرن به روایت من از سنخ «عرفان عنایتی» است، یعنی هم عنان است با عنایت کردن به جهان پیرامون.

می توان از گفته های شما نوعی سلوک اخلاقی در اقتصاد را مراد کرد؟

من چنین عبارتی را به کار نبردم، آن چیزی که از «سلوک اخلاقی در اقتصاد» می توان مراد کرد، عبارتست از اینکه شهروندان در تنظیم مناسبات و روابط خود در زندگی شخصی، هنجارها و قواعد اخلاقی را به کار بندند. در حوزه های خرد و کلان نیز دولتمردان در پاسداشت کرامت انسانی و صورت بندی و عملیاتی کردن برنامه ها و طرح هایی که به این مهم مدد می رساند، بکوشند. اگر این قیود اخلاقی بر رفتار شهروندان و دولتمردان بار شود و در جامعه تسری پیدا کند، زیست همه شهروندان، انسانی تر و اخلاقی تر و بالنده تر خواهد شد.